



شاهد عینی فاجعه زاریا

با خانم کاروفی که او را به نام کوچکش جومای صدا می کردم، تماس گرفتم و او را در بیمارستان پیدا کردم؛ در حالی که یک گلوله در سینه و نزدیک قلب داشت و یک گلوله در کمر و نزدیکی نخاع و یک گلوله در ران پا. واقعا زنده ماندن او در این شرایط و در حالی که ۳۱ ترکش نیز مهمان کمر، ریه و بازوانش شده بود، چیزی جز یک معجزه نبود.

وضعیت نگران کننده جومای در برابر خبری که از او شنیدم، هیچ بود. او در حالی که به دلیل جراحات موجود به سختی و بریده بریده تکلم می کرد، گفت که سه پسرش (خالد، محمود و عبدالرحمن) و دو پسر خوانده اش (فیصل و علی) که همگی جوانانی قوی و تحصیل کرده بودند؛ در جریان حمله زاریا مفقودالاثر شده و احتمال زنده بودن شان بسیار کم بود.

جومای از جمله افرادی بود که تا آخرین لحظات هوشیاری همراه صدها نفر دیگر از اعضای جنبش مقاومت اسلامی در حصار ی انسانی به مراقبت از منزل شیخ ابراهیم ز کزاکای پرداخته بود. او حرف های زیادی برای گفتن داشت. گفت که خواهر شیخ را در مقابل چشمان برادر و دیگر اعضای خانواده اش زنده زنده سوزاندند و سه فرزند شیخ را مقابل او و همسرش به شهادت رسانده و بعد از ضرب و شتم و مجروح کردن جناب شیخ، تن بی رمق او را کشتن کشتن از روی پیکر فرزندانش عبور داده و در نهایت بی احترامی، او را داخل یک فرغون گذاشته، از خانه خارج و به مکان نامعلومی منتقل کردند.

جومای به عنوان یک شاهد عینی از فاجعه زاریا

ناگفته های زیادی در سینه دردمندش داشت اما شرایط وخیمش اجازه صحبت بیشتر به او نمی داد.

نزدیک دو سال از ماجرا گذشت. در این مدت مرتب با او در تماس بودم و می دانستم که پزشکان نیجریه ای نتوانستند برای جومای کاری کنند. درد امتش را بریده بود و مرتب در بیمارستان بستری می شد. در تلاش فراهم کردن شرایطی برای دعوت از او برای مداوا به ایران بودم که مطلع شدم از طریق پیگیری اعضای جنبش مقاومت اسلامی نیجریه، امور بین الملل دفتر مقام معظم رهبری عهده دار درمان او و چند نفر دیگر از مجروحان فاجعه زاریا در ایران شده است.

خرداد سال ۹۶ او به همراه جمع کوچکی دیگر که وضعیتی مشابه جومای داشتند به تهران آمده و تحت درمان قرار گرفتند. حاصل این درمان تنها خارج کردن ۹ ترکش بود. در دیداری که با او در بیمارستان بقیه... داشتم، جوای رونق در مانش شدم. همان جا مطلع شدم که به دلیل قرار گرفتن سه گلوله در مواضع حساس بدنش، امکان خارج کردن آنها نبوده و در این صورت جانش به خطر می افتاد.

در همان سفر، بحث نگارش خاطرات ارزشمند جومای را مطرح کردم. او بسیار استقبال کرد. اگر چه انجام این کار با تمام سختی هایش قدری دور از ذهن به نظر می رسید، اما به عنوان اولین اثر خاطره نگاری در حوزه شیعیان نیجریه بسیار ارزش و قابل اعتنا بود؛ اثری که می توانست با یک روایت گری نرم به مقوله صدور و رویش های انقلاب اسلامی بپردازد و الگویی باشد برای سایر ملت های مظلوم و حق طلب.

همدردی های شیخ زکزاکای

بودم، بدون اغراق یک از صد بود. شیخ ابراهیم زکزاکای شاگرد برحق از امام خمینی (ره) بود که با الگوبرداری از انقلاب اسلامی و سیره امام، به مدلی کارآمد عملی رسیده و آن را در کشورش به اجرا درآورده بود.

خانم جومای کاروفی در ۱۹ سالگی و پس از ازدواج با همسرش آقای «یحیی گلیما» اولین بانویی است که در حلقه های اولیه گردهمایی های پنهانی جنبش مقاومت اسلامی نیجریه به رهبری شیخ جوان شرکت می کند. تشرف او از مذهب صوفی به تشیع، تحمل مرارت های فراوان در دورانی که همسرش توسط دولت در حدود یک سال در اسارت به سر می برد، دست و پنجه نرم کردن با فقر مالی و خلاقیت های این مادر جوان برای نگهداری

از فرزندانش در دوران غیبت پدر، لحظه های به یادماندنی و پندآموزی را برای خوانندگان کتاب خاطرات او پدید خواهد آورد؛ آن شاء... آنچه شنیدن صحبت های او را دلنشین تر می کرد، شنیدن از فعالیت های مختلف اعضای جنبش مقاومت اسلامی نیجریه است. تاسیس صدها مدرسه اسلامی، ده ها بیمارستان اسلامی، گردهمایی های مختلفی چون هفته امام خمینی (ره) که در ایام رحلت امام برگزار می شود و در آن بسیار مدون به تبیین شخصیت و مکتب حضرت امام می پردازند، برگزاری هفته تعطیلات اسلامی برای کودکان و نوجوانان با برنامه های سرگرم کننده مفید و... تنها بخشی از شنیده هایم است.

جومای شاهد عینی فاجعه زاریا بود. بانویی که حرف های زیادی از ظلمی داشت که به شیعیان نیجریه رفته بود. حضور او در فعالیت های مختلف جنبش مقاومت اسلامی و ارتباط تنگاتنگ او با همسر شیخ در تمام این سال ها، او را به جایگاهی رسانده بود که می شده به حرف هایش اعتنا و استناد کرد. شاهد این ادعا تماس تلفنی شیخ از اسارت با او بود. شیخ در یکی از فرصت هایی که در حصر برای برقراری تماس تلفنی با نزدیکانش داشت، با خانم کاروفی تماس گرفته و شهادت فرزندانش را به او تبریک و تسلیت می گوید. شیخ به او می گوید که هر وقت یاد فرزندانت افتادی و غمگین شدی، این مصیبت را با مصیبتی که بر ابا عبدا... وارد شد، مقایسه کن و ببین کدام دشوارتر است؟!

مصاحبه ها به زبان انگلیسی و در آغاز به صورت آنلاین انجام گرفت. با توجه به وضعیت نامناسب جسمانی خانم کاروفی و حضور گاه و بی گاه او در بیمارستان، همچنین وجود اختلاف ساعتی در حدود چهار ساعت، برای هماهنگی انجام مصاحبه دچار مشکلات عدیده ای می شدیم. برای ادامه مصاحبه ها به صورت حضوری، از او دعوت شد که به ایران بیاید. آنچه در خاطرات خانم کاروفی باعث شگفتی ام شد، فعالیت های نظام مند جنبش مقاومت اسلامی نیجریه به رهبری شیخ زکزاکای بود. آنچه تا امروز از طرق مختلف در این باره شنیده، خوانده و در اثر مراده با دختر خوانده های شیخ در ایران (بدیعه و زکیه) و همسر شیخ در نیجریه دریافت

بخشی از کتاب خاطرات خانم کاروفی
که این روزها در دست نگارش است و تاکنون منتشر نشده است

احساس کردم پیامبر را دیدم

... یحیی فرم ثبت نام در امتحان دانشکده آموزش را برابیم پر کرد. آن زمان در سیستم آموزشی نیجریه، فقط افراد خیلی پولدار یا باهوش می توانستند از دبیرستان مستقیم وارد دانشگاه شوند و بقیه برای گرفتن مدرک ملی آموزش یا همان NCE که در نهایت با آن می توانستیم معلم شویم، باید به کالج می رفتیم.

این دوره سه سال طول می کشید. بعد از اتمام NCE می توانستیم وارد دانشگاه شویم و بعد از گذراندن دو سال تحصیلی لیسانس بگیریم. تا امتحان ورودی چند ماه فرصت داشتیم و باید حسابی خودم را آماده می کردم.

روزها برای این که بتوانم دو ساعت درس بخوانم، تند تند کارهایم را می کردم. رسیدگی به فرزندانم احمد و مبروکه و برادرانم یوسف و سلیمان که با ما زندگی می کردند؛ کار راحتی نبود. یاد داتما در حال پخت و پز بودم یا شست و شو و نظافت خانه. باین حال به شوق ادامه تحصیل فشار بیشتری به خودم می آوردم و کارهایم را سریع تر انجام می دادم تا بتوانم در روز ساعتی را به خودم اختصاص بدهم.

وقتی بچه ها سرگرم بازی می شدند، کتاب های سال آخر دبیرستان را باز و شروع به مطالعه می کردم. آن روزها چند وقت می شد که یحیی نوارهای سخنرانی مالام ابراهیم (که بعدها در دنیا به شیخ زکزاکای معروف شد) را به خانه می آورد و با ضبط صوت کوچکش آنها را گوش می کرد.

خیلی وقت ها جای درس خواندن حواسم می رفت پی صحبت های او. در ظاهر چشمانم به کتاب و دفتر جلوبم بود؛ اما همه هوش و حواسم پی آنچه او می گفت، بود. مالام ابراهیم می گفت: برای بهبود اوضاع فعلی مملکت تنها راه چاره بازگرداندن اسلام حقیقی و ارزش های آن به جامعه است. مدت های زیادی این موضوع ذهنم را مشغول کرده بود. به نظر من این کار محال می آمد اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دیدم که این کار شدنی است. همان طور که خواهران و برادران دینی مان در ایران توانستند، پس ما هم می توانیم.

خیلی وقت ها کتاب و دفترم را می بستم و می رفتم کنار یحیی و ساعت ها با او درباره آنچه مالام ابراهیم گفته بود، صحبت می کردم. شوهرم با این که فاصله سنی زیادی با او نداشت اما خود را شاگرد او می دانست و خیلی دقیق صحبت ها و سخنرانی هایش را پیگیری می کرد. به همین خاطر جواب خیلی از سؤال هایم را می دانست.

یک بار از او پرسیدم: ایران کجاست؟ چرا مالام ابراهیم می گوید ما می توانیم مثل ایرانی ها اسلام رو توی کشورمون زنده کنیم؟ مگه اسلام مرده اینجا؟!

یحیی گفت: ایران کشور بزرگیه توی آسیا. اون طور که مالام ابراهیم می گوید مردم ایران بعد از ۲۵۰۰ سال نوستن سیستم پادشاهی رو کنار بزنن و حکومت اسلامی به پا کنن. او خودش شخصا به ایران سفر کرده و از نزدیک رهبر این حکومت اسلامی رو دیده است. اون میگه با دیدن امام خمینی احساس کرده که پیامبر رو دیده.

گفتم: مگه می شه چنین چیزی؟ چطور مردم نوستن نظام پادشاهی ۲۵۰۰ ساله رو تغییر بدن؟! یحیی گفت: مالام ابراهیم هم می خواد همین رو به ماها بگه. اون میگه قدرت اسلام حقیقی اونقدر بالاست که اگه اون رو بشناسیم، هر کاری می توانیم انجام بدیم...

شانه بالا انداختم و گفتم: من که نمی فهمم این استاد تو چی میگه!

یحیی گفت: عزیزم متوجه نمیشی چون تمام حرف ها و سخنرانی ها شو گوش نکردی... اگه دوست داشته باشی می تونی نوارهای سخنرانی اش رو گوش بدی تا بهتر متوجه منظورش بشی...

آقای فخرالدین مدرکة مصیلی

مدرک فارغ التحصیلی اینجناب امیر دادخواه فرزند علی به شماره شناسنامه ۳۴۵۹ صادره از تهران در مقطع کارشناسی ناپیوسته رشته مهندسی مکانیک (طراحی جامدات) صادره از واحد دانشگاهی تهران جنوب به شماره ۲۵/۱۶۹۴۴۲ مورخ ۱۳۸۰/۰۵/۰۹ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب به نشانی: تهران - خیابان کریم خان زند - خیابان ایران شهر شمالی - نبش آذرشهر - پلاک ۲۰۹ و یا کدپستی ۱۵۸۴۷۱۵۴۱۴ ارسال نماید.

گم شده



عکس متعلق است به آقای مرتضی الله دادی ۳۷ ساله دارای اختلال ذهنی و کلامی که در تاریخ ۹۸/۰۲/۲۹ از منزل حوالی میدان امام حسین تهران، خارج و تا کنون مراجعه ننموده است. کسانی که از نامبرده اطلاع دارند، خواهشمند است با شماره تلفن های زیر تماس حاصل نموده و مزدگانی دریافت کنند.

۰۹۱۲۳۶۸۴۹۲۹ - ۰۹۳۶۴۸۷۳۹۱۲